



نامه مارکس به فردیناند دوپلان و نوون هویس

نامه به فردیناند دوملا نیوون هویس^۱

لندن، ۲۲ فوریه ۱۸۸۱

رفیق عزیز،

سکوت نسبتاً طولانی من از آن رو بود که در نظر داشتم در پاسخ به نامه مورخ ۶ ژانویه شما، گزارشی منظم از اصلاحاتی را که ممکن است در صورت انتشار چاپ دوم سرمایه و کار^۲ مدنظر قرار گیرد، ضمیمه کنم. با این حال، به سبب گرفتاری‌های خانوادگی، اشتغالات پیش‌بینی‌نشده و وقفه‌های گوناگون، تاکنون موفق به انجام این کار نشده‌ام. از این رو، برای جلوگیری از هرگونه سوءتعبیر، ناچارم فعلاً این نامه را بدون آن ضمیمه ارسال کنم. اصلاحاتی که از نظر من ضروری می‌نماید، عمدتاً به جزئیات مربوط است؛ زیرا امر اساسی، یعنی روح اثر، از هم‌اکنون در آن متحقق شده است.

از تقدیم نامه محبت‌آمیز شما سپاسگزارم، چراکه بدین‌سان شخصاً دشمنان بورژوازی ما را به چالش کشیده‌اید^۳.

نویسنده کتاب *مردان صاحب‌نام*^۴ — که ظاهراً با زرس مدارس است یا چیزی در این مایه‌ها — طی نامه‌ای از من خواست موادی برای نگارش شرح حال زندگینامه‌ای در اختیارش بگذارم. افزون بر این، ناشرش نیز با برادرزنم، یوتا، تماس گرفت تا شاید مرا به پذیرش چنین درخواستی ترغیب کند؛ درخواست‌هایی که من معمولاً رد می‌کنم. این فرد در نامه‌اش تصریح کرده بود که با دیدگاه‌هایم موافق نیست، اما به اهمیت آن‌ها اذعان دارد و مراتب احترام خود را ابراز کرده است. با وجود این، همان شخص بعدتر در جزوه‌ای، افتراهای سراسر کذب جاسوس بدنام پروسی، اشتایبر، را بازتولید کرد و نیز — بی‌تردید به تحریک یکی از سوسیالیست‌های آکادمیک بن — مرا به تحریف عامدانه

^۱ این نامه برای نخستین بار به زبان انگلیسی در نشریه *International Press Correspondence*، برلین، سال ۱۹۳۱، شماره ۱۳، صفحات III-II، شماره ویژه، منتشر شد.

^۲ اشاره دارد به اثر فردیناند دوملا نیوون هویس با عنوان *Karl Marx. Kapital en Arbeid* که در سال ۱۸۸۱ در لاهه منتشر شد. (در نامه‌ای به تاریخ ۱۹ ژوئن ۱۸۸۰، سوسیالیست هلندی، فردیناند دوملا نیوون هویس، از مارکس درخواست کرد که طرحی عامه‌فهم از جلد نخست سرمایه را که خود به زبان هلندی نوشته بود، مورد بازبینی قرار دهد. اثر نیوون هویس با عنوان *کارل مارکس: سرمایه و کار* (*Karl Marx. Kapital en Arbeid*) چاپ دوم این کتاب در سال ۱۸۸۹ منتشر شد.

^۳ متن تقدیم‌نامه چنین بود: «به کارل مارکس، اندیشمند جسور، مبارز نجیب منافع پرولتاریا، این کتاب به‌عنوان نشانه‌ای از احترام عمیق، از سوی مؤلف تقدیم می‌شود.»

^۴

Mannen van beteekenis in onze dagen (مردان برجسته روزگار ما) — مجموعه‌ای کتابی که بین سال‌های ۱۸۷۰ تا ۱۸۸۲ در هارلم منتشر می‌شد. جلد دهم این مجموعه، به ویراستاری ن. س. بالسم، شامل زندگینامه‌ای از مارکس به قلم آرنولد کردایک بود.

نقل قول‌ها متهم ساخت، بی‌آن‌که حتی به خود زحمت دهد مجادله مرا با برنتانوی «محترم» در فولکس‌اشتات^۵ مطالعه کند؛ جایی که به‌روشنی نشان داده می‌شود برنتانو - که پیش‌تر در کنکوردیا، ارگان صاحبان صنایع، مرا به «تحریف صوری و ماهوی» متهم کرده بود - بعدها با این ادعا که سخنم را بد فهمیده است، از مخمصه گریخت، و الی آخر.

یکی از نشریات هلندی پیشنهاد داد ستون‌های خود را در اختیارم بگذارد تا به این «بازرس مدارس» پاسخ دهم؛ اما من اصولاً، از ورود به این‌گونه مجادلات پرهیز می‌کنم. من هرگز، حتی در لندن، اعتنایی به این غوغا سالاری‌های ادبی نکرده‌ام. هر راه دیگری مستلزم اتلاف بخش قابل‌توجهی از وقت در تصحیح و توضیح‌های بی‌پایان، از کالیفرنیا تا مسکو، می‌بود. در جوانی گاه پاسخ‌های تندی می‌دادم، اما با گذر زمان، خرد آن‌جاست که انسان از اتلاف بیهوده نیرو پرهیز کند.

«مسئله‌ای» که درباره کنگره آتی زوربخ به آن اشاره کرده‌اید، از نظر من درست طرح نشده است. بدیهی است که آن‌چه در هر لحظه معین آینده باید انجام شود، و آن‌چه فوراً باید در دستور کار قرار گیرد، کاملاً منوط به شرایط تاریخی مشخصی است که کنش فرد در بستر آن‌ها رخ می‌دهد. اما این «مسئله» در خلاء و بنابراین، در واقع، صورت‌بندی مسئله‌ای موهوم است که تنها پاسخ ممکن به آن، نقد خود پرسش است. هیچ معادله‌ای را نمی‌توان حل کرد مگر آن‌که عناصر حل آن در مفروضاتش مندرج باشد. افزون بر این، دشواری‌های دولتی که ناگهان و در پی پیروزی مردم به قدرت می‌رسد، مشخصاً فاقد هرگونه خصلت «سوسیالیستی» است. برعکس،

^۵ جدال قلمی مارکس با لوجو برنتانو با مقاله‌ای آغاز شد که برنتانو در نشریه برلینی *Concordia*، شماره ۱۰، مورخ ۷ مارس ۱۸۷۲ منتشر کرد. برنتانو که مقاله را به‌صورت ناشناس به چاپ رسانده بود، کوشید مارکس را به‌عنوان یک پژوهشگر بی‌اعتبار سازد و او را به ناتوانی علمی و تحریف آگاهانه منابع متهم کند. پس از آنکه در ۱ ژوئن ۱۸۷۲ پاسخ مارکس در *Der Volksstaat* منتشر شد (نگاه کنید به این مجموعه، جلد ۲۳، صص. ۱۶۷-۱۶۴)، *Concordia* در شماره ۲۷ خود (۴ ژوئیه) با مقاله‌ای دیگر از برنتانو - باز هم به‌صورت ناشناس - واکنش نشان داد. مارکس در شماره ۶۳ *Der Volksstaat* (۷ اوت ۱۸۷۲) پاسخی دیگر منتشر کرد (همان، جلد ۲۳، صص. ۱۹۷-۱۹۰). پس از مرگ مارکس، کارزار افترا که برنتانو آغاز کرده بود، توسط اقتصاددان بورژوای بریتانیایی، سدلی تیلور، پی گرفته شد؛ کسی که انگلس در ژوئن ۱۸۹۰، در پیشگفتار چاپ چهارم آلمانی جلد نخست سرمایه، و سپس در سال ۱۸۹۱ در رساله «در پرونده برنتانو علیه مارکس»، او را افشا کرد (نگاه کنید به این مجموعه، جلد ۲۷، صص. ۹۵-۱۷۶). انگلس در بخش «اسناد» این رساله، هر دو نامه مارکس به *Der Volksstaat* را باز نشر کرد.

^۶ اشاره دارد به کنگره بین‌المللی سوسیالیستی که بنا بود به ابتکار سوسیالیست‌های بلژیکی، برای بحث درباره تأسیس یک انترناسیونال جدید، در سوئیس برگزار شود. این کنگره نه در زوریخ - زیرا شورای کانتون زوریخ آن را ممنوع کرد - بلکه در شهر خور (Chur) و در فاصله ۲ تا ۴ اکتبر ۱۸۸۱ برگزار شد. نمایندگان احزاب سوسیالیستی از ۱۲ کشور در آن شرکت داشتند. کنگره در نهایت علیه تشکیل یک انترناسیونال جدید تصمیم گرفت. نیوون‌هویس در نامه خود به مارکس به تاریخ ۶ ژانویه ۱۸۸۱، قصد سوسیال‌دموکرات‌های هلند را برای طرح این بحث در کنگره ابراز کرده بود که در صورت به‌قدرت‌رسیدن سوسیالیست‌ها، چه قوانین سیاسی و اقتصادی‌ای باید بی‌درنگ به تصویب برسد.

سیاستمداران بورژوازی پیروز بلافاصله خود را در برابر «پیروزی»شان درمانده می‌یابند، حال آن‌که سوسیالیست، دست‌کم، می‌تواند بی‌هیچ دست‌پاچگی‌ای دست به عمل بزند. دست‌کم از یک چیز می‌توانید مطمئن باشید: یک دولت سوسیالیستی تنها در کشوری به قدرت می‌رسد که شرایط در آن تا آن حد تکامل یافته باشد که بتواند، پیش از هر چیز، اقدامات لازم برای مرعوب کردن توده بورژوازی را - به اندازه‌ای که زمان بخرد، و این نخستین شرط ضروری است - به اجرا گذارد، تا امکان کنش پایدار فراهم شود.

شاید در این‌جا به کمون پاریس اشاره کنید؛ اما جدا از این‌که کمون صرفاً قیام یک شهر، آن هم تحت شرایطی استثنایی، بود، اکثریت اعضای کمون به‌هیچ‌وجه سوسیالیست نبودند و اصولاً نیز نمی‌توانستند باشند. با این‌همه، اگر اندکی عقل سلیم به کار گرفته می‌شد، آنان می‌توانستند به سازشی با ورسای دست یابند که برای کل توده مردم سودمند باشد؛ تنها امکانی که در آن مقطع وجود داشت. مصادره بانک فرانسه، به‌تنهایی، کافی بود تا همه داعیه‌ها و گستاخی‌های دارودسته ورسای را مبنی بر ترور فروپاشد، و الی آخر.

مطالبات عمومی بورژوازی فرانسه پیش از ۱۷۸۹، [با لحاظ تغییرات متناظر]، کم‌وبیش همان مطالباتی است که امروز نخستین مطالبات فوری پرولتاریا در همه کشورهای است که تولید سرمایه‌داری در آن‌ها حاکم است. اما آیا حتی یک فرانسوی قرن هجدهمی می‌توانست پیشاپیش و به‌نحو پیشینی، کوچک‌ترین تصویری از شیوه‌ای داشته باشد که این مطالبات از طریق آن تحقق خواهند یافت؟ پیش‌بینی‌های دکتیرنر و ناگزیر خیال‌پردازانه درباره برنامه عمل انقلاب آینده، چیزی جز منحرف کردن ما از مبارزه اکنونی‌مان نیست.

رؤیای نزدیک‌بودن پایان جهان، مسیحیان نخستین را در پیکارشان با امپراتوری روم برانگیخت و به آنان اعتمادبه‌نفس پیروزی بخشید. اما شناخت علمی از فروپاشی اجتناب‌ناپذیر نظم مطلق اجتماعی - که پیش چشم ما بی‌وقفه در جریان است - و شور و خشم فزاینده‌ای که توده‌ها، زیر ضرب شلاق اشباح کهنه حکومت، به سوی آن رانده می‌شوند، در کنار توسعه مثبت و پرشتاب ابزارهای تولید که با گام‌هایی غول‌آسا پیش می‌رود، همگی تضمین کافی‌اند که با فرارسیدن لحظه بروز یک انقلاب واقعی پرولتری، شرایط شیوه کنش بلافصل آن نیز - هرچند بی‌تردید نه شرایطی آرمانی یا رؤیایی - فراهم خواهد بود.

یقین دارم که هنوز به نقطه بحرانی لازم برای شکل‌گیری انترناسیونال نوین کارگری نرسیده‌ایم؛ از این‌رو، همه کنگره‌های کارگری - به‌ویژه کنگره‌های سوسیالیستی - را، تا آن‌جا که به شرایط مشخص و فوری این یا آن کشور معین پیوند نخورده باشند، نه فقط بی‌فایده، بلکه زیان‌بار می‌دانم. این‌گونه گردهم‌آیی‌ها همواره در انبوهی از کلی‌گویی‌های کهنه و ابتذال‌های تعمیم‌یافته رنگ می‌بازند و محو می‌شوند.

با صمیمانه‌ترین احترامات

کارل مارکس